



۲۰۱۹/۱۰/۲۷

م. اسحاق نگارگر

تجربه های تاریخی و معضله قدرت



دولت پدیده ای است که در هر جامعه در یک بُرشگاه تاریخ به وجود آمده است. انسان وقتی چشم بر زندگانی می گشاید تنهاست و بسیار ضعیف و به حمایت دیگران نیاز دارد. نیاز به مادر؛ پدر و خانواده حالا اگر خانواده را به عنوان یک یونت در نظر بگیریم خانواده نیز با خطرها و ناخوشایندی ها رو برو است و به متحدان طبیعی نیاز دارد و همین است که عضوی از یک قبیله می شود.

ما جنگ و ستیزهای قبیله‌ای را در غالب قبایل جهان به خاطر داریم. در میان این قبیله ها آنچه اهمیت داشت امنیت و منفعت قبیله بود و یک قبیله مجاز بود که بر قبیله دشمن بتازد و هست و بود قبیله دیگر را تاراج کند و همین کار عنصری از شجاعت و افتخارش بود و هرگز این پُرشش را مطرح نمی کرد که چرا با آن قبیله دشمنی دارد و هرگز در محدوده فکرش نمی گنجید که با آن قبیله ممکن است هیچ گونه دشمنی نداشته باشد اما در زندگانی قبیله‌ای هر کس موضوع صلح و همزیستی با دیگران را مطرح میکرد نوکر دشمن بود و بیغیرت یعنی به قول "توماس هابز" در جدال یکی بر ضد همه درک از خیر برتر وجود نداشت و فرد مجبور می شد برای مصونیت و امنیت خود نوعی تشکیل قبیله‌ای به وجود بیاورد و در هنگام ضرورت فریاد خود را به رئیس قبیله ببرد و قدرت رئیس قبیله را به رسمیت بشناسد.

اصل فتوحات و جهان گشایی نیز پاسخی به معضله قدرت بود که تصور «زور حق است» را تلقین میکرد. نتیجه این شد که پادشاهان و قدرتمندان قدرت خود را مطلق پنداشتند و همانند نمرودها و فرعون ها دعوی خدایی کردند. این نمرودها و فرعون ها قدرت دایمی می خواستند اما خوشبختانه مرگ این مجال را از آنها سلب کرده بود. هنگامیکه یک سلطان مطلق العنان از جهان می رفت فرزندان او که از ازدواج های متعدد بودند به جان هم می افتادند و قدرت مطلقه نیز گرفتار انحطاط و زوال میشد.

یک دلیل تعدد زوجات در جهان نیز همین معضله قدرت بود یعنی سلاطین قدرتمند زنان فراوان می گرفتند تا برای خود اردویی از فرزندان داشته باشند و آنان را در مناطقی که فتح کرده اند به عنوان حاکم و فرمانروا بگمارند و قدرت خود را نگاه دارند؟

حالا اگر معضله قدرت را از این زاویه بنگریم که اصولاً چرا یک فرد می خواهد قدرت داشته باشد؟ و آیا خیر او و دیگر افراد جامعه در اینست که قدرت در دست فرد باشد یا در دست جامعه؟ مسأله بر سر این است که فرد قدرت را

برای خیر و منفعتِ شخص خود می خواهد یا به خیر و منفعتِ جامعه؟ اگر به خیر و منفعتِ خود می خواهد در این صورت او به صد حيله؛ نیرنگ و مردم فریبی متوسل می شود تا آنرا همیشه در دستِ خود نگاه دارد پس خیر همه افراد در این است که قدرت در دستِ جامعه باشد و جامعه آنرا به طور امانت به یک فرد بدهد که در این صورت فرد ممثلِ ارادهٔ جامعه می شود.

تجربهٔ تاریخی نشان میدهد که رژیم های توتالیتر که مبتنی بر استبداد دسته جمعی است سیستم یک حزبی را بر جامعه مسلط می سازند که شکستِ تاریخی اتحاد شوروی سابق طشتِ رسوایی این رژیم ها را نیز از بام فرو افگند و نشان داد که این رژیم ها نیز منجر به خطرناک ترین دکتاتوری های فردی می شوند. بنا بر این اگر درسی از تاریخ آموخته باشیم آن درس همین است که تا وقتی افراد قدرت را برای خود می خواهند گلیم تفتین؛ توطئه و تقلب از جامعه برچیده نمی شود و تنها هنگامی که قدرت در دستِ جامعه باشد و جامعه آنرا برای یک دورهٔ معین به افراد تسلیم کند آهسته آهسته انگیزه های شخصی تصرف قدرت از میان می رود و جامعه در مسیر یک تکامل طبیعی می افتد و سیاست هم به دستِ سیاستمداران حرفه ای می افتد و افراد جامعه نیز به آن درجه از سواد و آگاهی می رسند که بدانند خیر و منفعتِ شان در دکتاتوری نیست و چون جامعه حافظِ منافع فرد می شود فرد قدرتِ خود را به دست اهل حرفه میدهد و خود از سیاست بی نیاز می شود.

اگر سیاست را مانند سایر دانش ها یک علم بدانیم که افراد معین در آن باید تخصص و تجربه کسب کنند دیگر هرگز سیاست شاهد بازاری نمی شود که به دستِ مثنی بیسواد و نادان گرفتار ابتذال و رسوایی گردد. تنها جوانان درس خوانده و صاحبِ تحصیل عالی می توانند به دوران سیاست های قومی و قبیلوی نقطهٔ پایان بگذارند و در همان وقت است که جامعه به مردمسالاری می رسد. با عرض حرمت
نگارگر ۲۴ اکتوبر ۲۰۱۹ برمنگهم

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسندهٔ معزز را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحهٔ مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!